



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۹

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ (۲۳) قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتَكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۲۴) فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْزَلْنَا لَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَصْبَحُوا وَثْقَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاصْبَرُوا (۲۵) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ (۲۶) إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ (۲۷) وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۸) بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءَ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ (۲۹)﴾

سوره مبارکه «زخرف» که در مکه نازل شد، مانند سایر سوره‌های مکی به اصول دین می‌پردازد و قسمت مهم این «حوامیم سبعة»^۱ هم پیرامون وحی است. برای شناخت مآثر الهی، راه معرفت‌شناسی را اول نشان می‌دهند، یک؛ اقسام معرفت صحیح را ارائه می‌کنند، دو؛ راه معرفت‌شناسی باطل را ذکر می‌کنند، سه؛ بعد تطبیق می‌کنند بر جریان إلحاد و شرک از یک سو، توحید و وحی و نبوت از سوی دیگر، چهار.

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۹۷؛ «حوامیم، نام گروهی سوره‌های چهارم تا چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف است که با حروف مقطعه «حم» آغاز می‌شوند. این سوره‌ها به ترتیب عبارتند از: غافر (مؤمن)، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف؛ به مجموع این سوره‌ها ذوات حم یا آل حم نیز گفته‌اند».

فرمودند وقتی که انسان می‌خواهد چیزی را بشناسد، راه ابتدایی آن حسّ و تجربه حسّی است؛ ولی منحصر به این راه نیست. خیلی از معارف الهی در جهان هست که با حسّ و تجربه حسّی شناخته نمی‌شود؛ یعنی با چشم - چه چشم مسلّح و چه غیر مسلّح - مسئله توحید و وحی و نبوت و امثال آن شناخته نمی‌شود. درست است که حسّ برای محسوسات و چشم برای مبصرات و مانند آن وسیله خوبی است؛ اما هرگز برای معارف، شناخت حسّی و تجربه حسّی کارآمد نیست. در سوره مبارکه «انعام» فرمود که معارف الهی را با چشم - چه مسلّح و چه غیر مسلّح - نمی‌توان شناخت؛ آیه ۱۰۳ به بعد سوره مبارکه «انعام» این است: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾، پس آنچه مربوط به توحید است، با چشم و راه حسّ و تجربه حسّی نمی‌شود شناخت. آنها که می‌گویند ما فحّص کردیم و خدا را ندیدیم، نقص آنها این است که خیال می‌کنند تمام معارف در حسّ و تجربه حسّی خلاصه می‌شود؛ روح و تجرّد روح و ادراکات عقلی را اینها نپذیرفتند و ادراک نکردند. این یک مطلب که تجربه حسّی برای معارف کافی نیست.

درباره درک معارف دو راه وجود دارد: یا برهان عقلی است که علم نظری به بدیهی ختم می‌شود یا پیروی از حرف خدا و پیغمبر است که وحی آسمانی است. اگر بنا شد انسان حرف کسی را گوش بدهد، حرف خدا و پیغمبر را باید گوش بدهد، نه حرف نیاکان و گذشتگان را! قرآن می‌فرماید یا برهان عقلی داشته باشید، یا اگر بنا شد حرف کسی را گوش بدهید، حرف پیغمبر را گوش بدهید، زیرا که او با وحی، معصومانه با شما سخن می‌گوید! حرف خدا را گوش بدهید که جز حق چیزی نمی‌گوید! این پیشنهاد انبیاست. در برابر انبیا به طور عموم و در برابر وحی نبوی (عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) به طور خصوص، عده‌ای ایستادند که پیشگامان آنها «مُتَرَفِّينَ» و «مُسْرِفِينَ» بودند؛ یعنی طبقه مرفّه بی‌درد، در برابر انبیا می‌ایستادند؛ همه اینها این طور بودند! سلسله انبیا حرف‌های

یکدیگر را تصدیق می‌کردند، هر پیامبری که آمد: ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾^۱ می‌فرمایند که نبیِّ قبلی هر چه را گفت، درست گفت؛ منتها برای آن مقطع خودش است، چون ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ﴾^۲ خطوط کلی او که دائمی است را حق گفته است: ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾، شریعت و منهاج او که مقطعی است: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ﴾. تمام «مُتَرَفِّينَ» هم یک حرف می‌زنند، می‌گویند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾. در بخشی از آیات قرآن کریم می‌فرماید که اینها مثل اینکه یکدیگر را سفارش کردند؛ آیه ۵۲ و ۵۳ سوره مبارکه «ذاریات» این است: ﴿كَذَٰلِكَ مَا أَنَّىٰ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ * أَتَوَاصَوْا بِهِ﴾؛ مثل اینکه یکدیگر را سفارش کردند! سفارش کردند که اگر وحی آمد، نبوتی آمد، مدعیان وحی و نبوتی آمدند، بگویند که سحر و شعبده و جادو است.

مردان الهی دو کار و مردان مُلحد و مشرک هم دو کار دارند؛ مردان الهی کارشان این است که خودشان دربارهٔ معارف الهی به حق عمل می‌کنند و معتقد هستند و در مسائل عملی هم در هر سه مقطع اهل صبر می‌باشند؛ صبر هنگام مصیبت، صبر بر طاعت و صبر از معصیت.^۳ مردان الهی این کارها را انجام می‌دهند و نسبت به دیگران هم این چنین هستند؛ امر به معروف و نهی از منکر آنها صبغهٔ علمی دارد، تنها نمی‌گویند که آدم خوبی باشید، بلکه راه آن راه هم نشان می‌دهد. این ﴿وَ الْعَصْرِ﴾ که عناصر چهارگانه را بیان می‌کند همین است: ﴿وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ﴾ این چهار کار را می‌کنند: ﴿آمَنُوا﴾، یک؛ ﴿وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، دو؛ ﴿وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾، سه؛ ﴿وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾،^۴ چهار؛ خودشان مؤمن هستند و به حق ایمان دارند؛ خودشان عمل صالح دارند، نه معصیت می‌کنند، نه از اطاعت گریزان می‌باشند و نه در مصیبت جَزَع می‌کنند، این چنین نیستند؛ پس خودشان به

۱. سوره مائده، آیه ۴۶.

۲. سوره مائده، آیه ۴۸.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۸۲: «...إِلَىٰ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ...».

۴. سوره عصر، آیات ۱ - ۳.

حق معتقدند و به صبر عمل می‌کنند، جامعه را هم به حق دعوت می‌کنند، به صبر دعوت می‌کنند: ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾ که مربوط به ﴿آمَنُوا﴾ است و ﴿بِالصَّبْرِ﴾ که مربوط به ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ است. دو تا کار برای خودشان است که در عقاید موحد و در عمل صالح هستند و همین دو کار را هم نسبت به جامعه منتقل می‌کنند که تَوَاصَى اینها ﴿بِالْحَقِّ﴾ است تا ایمانشان تثبیت بشود و تَوَاصَى اینها ﴿بِالصَّبْرِ﴾ است تا عمل صالح اینها تأمین بشود، این ارکان چهارگانه مردان موحد در جامعه اسلامی است.

اما درباره مردان مُلحد و مشرک فرمود: مثل اینکه اینها تَوَاصَى به بطلان دارند، یکدیگر را به این تقلید کورکورانه وصیت می‌کنند. مردان الهی تَوَاصَى به حق و صبر دارند، اما اینها تَوَاصَى به تقلید از میراثِ باطل گذشتگان دارند: ﴿أَتَوَاصَوْا﴾، بلکه می‌فرماید: ﴿بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾. قبلاً هم ملاحظه فرمودید که ﴿لَقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۵، ﴿لَقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾^۶، ﴿لَقَوْمٍ يَتَّقُونَ﴾^۷ چه گروهی هستند، ﴿قَوْمٌ طَاغُونَ﴾ هم همین‌طور می‌باشند که برخی‌ها طاغی هستند و بعضی‌ها هم قیام به طغیان دارند؛ نظیر مسئله عدل و مسئله عقل که بعضی عالم هستند و همین درس‌های معمولی را خواندند؛ اما بعضی قائم «بالعلم» می‌باشند؛ بعضی عاقل هستند که مشکل خودشان را حل می‌کنند؛ اما بعضی قائم «بالعقل» می‌باشند که مشکل دیگران را هم حل می‌کنند. آن‌جایی که عالم مشکل خودش را حل می‌کند، می‌شود ﴿يَعْلَمُونَ﴾ و آن‌جایی که قیام به علم دارد، می‌شود ﴿لَقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾، وگرنه «قوم يعلم» و «قوم یعقل» مثل عرب و عجم نیستند که یک قوم باشند! هر کسی که قائم به عقل است، می‌شود ﴿لَقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛ هر کسی که قائم به علم است، می‌شود ﴿لَقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾؛ هر کسی که قائم به عدل است، می‌شود ﴿قَائِمًا

۵. سوره بقره، آیه ۱۶۴.

۶. سوره بقره، آیه ۲۳۰.

۷. سوره یونس، آیه ۶.

بِالْقِسْطِ^۸؛ هر کس قائم به طغوا هست، یعنی خودش با طغیان عمل می‌کند و دیگران را هم به طغیان دعوت می‌کند، می‌شود ﴿قَوْمٌ طَاغُونُ﴾؛ فرمود اینها خودشان که بیراهه می‌روند و دیگران را هم تَوَاصیّ به بیراهه رفتن دارند. ﴿أَتَوَاصَوْا بِهِ﴾؛ یعنی به تقلید کور یا نه ﴿بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونُ﴾؛ اصلاً قیام به طغیان دارند! این هم برای «مُتَرَفِّین» بود که در همه ادوار بود.

در آیه محلّ بحث سوره مبارکه «زخرف» فرمود: ﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا﴾، این سخن تمام «مُتَرَفِّین» بی‌درد است که هم خودشان بیراهه می‌روند و هم دیگران را به بیراهه‌روی ترغیب می‌کنند که می‌گویند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾؛ ما آثار گذشتگانمان را باید حفظ کنیم! برهان قرآن کریم این است که شما باید بسنجید و سخن خدا اگر بهتر از حرف گذشتگان شما هست را باید بپذیرید! ﴿وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ﴾ * قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ، این یک بیان نرمی است؛ یعنی بر فرض هم که حرف نیاکان شما حق باشد، سخنان ما بهتر است! مثل: ﴿إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۹ که این یک نوع نرم‌رفتاری است، بعد فرمود: ﴿أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ که مشخص فرمود.

پرسش: اگر کسی به یک‌سری از باورهایی که اجدادشان دارند عمل کند و نسبت به آنها مسئول باشد که الان هم در بین بعضی از مسلمان‌ها هست ...

پاسخ: نه، مسلمان‌ها برابر برهان می‌گویند؛ می‌گویند که این وحی است و وحی به ما رسیده است، حالا در تفصیل آن ممکن است که بین افراد فرق باشد، وگرنه مسلمین می‌گویند حرف پیغمبر است و درست هم می‌گویند که پیغمبر این‌چنین فرموده یا اهل بیت این‌چنین فرمودند؛ اما حالا در تفصیل آن ممکن است که بعضی‌ها اشتباه

۸. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۹. سوره سبأ، آیه ۲۴.

کنند. اگر کسی بگوید چون پیغمبر گفت، او دارد به برهان تکیه می‌کند! چون ﴿مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾^۱ همین حرف‌های اینهاست. بنابراین فرمود اگر بنا شد حرف کسی را گوش بدهید، حرف خدا و پیغمبر را گوش بدهید!

فتحصل که در راه معرفت‌شناسی معرفت حسّی و تجربه حسّی قدم اول است و تنها راه یا مهم‌ترین راه نیست، برای اینکه معارف را با تجربه حسّی نمی‌شود شناخت، تا اینکه آنها بگویند: ﴿لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾^۲ یا ﴿أَرَأَيْتَ اللَّهَ جَهْرَةً﴾^۳ این چنین نیست، بلکه معارف عقلی با عقل ادراک می‌شود. قدم دوم اینکه انسان یا خودش باید با برهان مطلب نظری را به بدیهی ختم بکند یا اگر بنا شد تقلید بکند، از وحی آسمانی تقلید بکند که «بین الرُّشد» و حق است؛ لذا در سوره مبارکه «ذاریات» و همین بخش‌های سوره مبارکه «زخرف» فرمود یا برهان عقلی بیاورید یا به وحی الهی تکیه کنید؛ جمع بین اینها هم کامل‌تر خواهد بود. افراد مُلحد و مشرک می‌گویند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾.

فرمود: ﴿أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ﴾، چند تعبیر در قرآن کریم است؛ اول تعبیر به نرمی است که اگر حرف انبیا بهتر و متقن‌تر از حرف نیاکان شما باشد، باز هم شما اصرار دارید که حرف نیاکان خود را بپذیرید؟ در بخش‌هایی دارد: ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۴، ﴿لَا يَهْتَدُونَ﴾^۵، ﴿لَا يَعْقِلُونَ﴾^۶ و در بخش سوم هم فرمود: فرمود: ﴿أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۷ اول که قرآن کریم نمی‌فرماید شما و نیاکانتان در جهنم هستید، اول می‌فرماید که اگر حرف‌های انبیا بهتر از حرف نیاکانتان باشد باز حرف دارید؟! وقتی اصرار کردند، می‌فرماید: ﴿أَ

۱. سوره نساء، آیه ۱۲۲.

۲. سوره بقره، آیه ۵۵.

۳. سوره نساء، آیه ۱۵۳.

۴. سوره مائده، آیه ۱۰۴.

۵. سوره بقره، آیه ۲۷۵؛ سوره مائده، آیه ۱۰۴.

۶. سوره بقره، آیه ۱۷۰.

۷. سوره انبیاء، آیه ۵۴.

وَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١﴾، وقتی خیلی اصرار کردند می‌فرماید: ﴿أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾، شما چه دارید می‌گویید؟! ﴿أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءُكُمْ﴾، بعد آنها گفتند: ﴿قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ که بعد هم آن فرمایشات بعدی قرآن کریم است. فرمود: ﴿فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ﴾؛ ما از اینها انتقام گرفتیم؛ حالا کیفیت انتقام را هم در سایر سُوَر مشخص فرمودند.

﴿فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾ نظر بده و نگاه کن که عاقبت تکذیب‌کننده‌ها کجاست! ما از کجا شروع کردیم؟ راه را چقدر ادامه دادیم؟ اینها چقدر بیراهه رفتند؟ چقدر اصرار داشتند بر بیراهه‌روی و چقدر در برابر وحی ایستادند؟ ﴿أَتَوَصَّوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾، اصلاً طغیان‌گری کار آنها بود! ﴿فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾ که برای همه هست، این خطوط کلی بود.

قرآن کریم بعد از بیان خطوط کلی، آن قصه واقع شده را ذکر می‌کند، می‌فرماید: ﴿وَإِذِ﴾ یعنی «و اذکر»؛ به یاد این صحنه باش: ﴿وَإِذِ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ﴾، اول تبرئه نکرد! اول اینها را به برهان دعوت کرد و فرمود این چیزهایی که شما آن را می‌پسندید، کاری از آنها ساخته است یا نه؟ این ستاره و شمس و قمر که «آفل» و غروب کننده هستند، اگر از زیر مجموعه خود غیبت کردند، در حال غیبت چگونه «مربوب»‌های خود را می‌پروراندند؟ ﴿لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ﴾، چیزی که غروب می‌کند و حضور ندارد، چگونه «مربوب» خود را می‌پروراند؟ پس از اینها کاری ساخته نیست. بعد وقتی که دید در اینها اثر نمی‌کند، فرمود: ﴿إِنِّی بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ﴾؛ من خودم را از شما تبرئه می‌کنم و در مراحل بعدی دست به تَبَر برد و ﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيراً لَّهُمْ﴾^۱ بعد در آن مراحل بعدی هم که ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلٰی إِبْرَاهِيمَ﴾^۲ پیش آمد. اما برنامه آموزنده‌ای که

۱. سوره انبیاء، آیه ۵۸.

۲. سوره انبیاء، آیه ۶۹.

وجود مبارک ابراهیم هم برای خانواده خود به معنای خاص و هم برای خانواده خود به معنای عام - یعنی همه مسلمین جهان - بیان کرد، قرآن کریم هر دو بخش را ذکر می‌کند و همه ما را هم در این برائت و تبرّی جویی ابراهیم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) از إلحاد و شرک دعوت می‌کند که حضرت اُسوه شماسست و شما باید به او در این تبرّی از إلحاد و شرک تأسی کنید. ﴿وَإِذْ﴾ یعنی «واذکر»، «واذکر» آن وقتی که ابراهیم به پدر و قوم خود گفته است: ﴿إِنِّي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ﴾، این صحنه را به یاد بیاور! بعد هم فرمود او اُسوه برای شماست، این طور نیست که حالا شما یک قصه تاریخی را به یاد بیاورید و عمل نکنید. در سوره مبارکه «ممتحنه» آیه چهارم این است که فرمود: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ همان طوری که به پیغمبر اسلام (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) باید تأسی کنید که ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۱ به ابراهیم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) هم باید تأسی کنید، آن وقتی که ابراهیم و قوم ابراهیم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) از مشرکان و ملحدان تبرّی جستند: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾؛ از شما و عقیده شما ما تبرّی می‌جوئیم، ﴿كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ﴾^۲؛ تا اینکه مؤمن بشوید و تا مؤمن نشوید ما رابطه فکری، اندیشه‌ای و مانند آن با هم نداریم. چرا ما باید تأسی کنیم؟ در بخش پایانی سوره مبارکه «حج» فرمود که شما فرزندان ابراهیم خلیل هستید: ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ﴾^۳، ﴿مِلَّةَ﴾ منصوب به اغراء است؛ یعنی «خُذُوا مِلَّةَ أَبِيكُمْ»؛ دین پدرتان را بگیرید، اگر بنا شد که کسی دین نیاکان خودش را بگیرد، شما دین پدرانتان را بگیرید! ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا﴾؛ او قبلاً شما را مسلمان نامید و راه مسلمان شدن را هم فراسوی شما باز گذاشت. اگر دعا و نیایش

۱. سوره احزاب، آیه ۲۱.

۲. سوره ممتحنه، آیه ۴.

۳. سوره حج، آیه ۷۸.

به درگاه خدا بود، او از خدا خواست که شما مسلمان باشید؛ اگر تنظیم وصیت‌نامه شفاهی و کتبی بود، او وصیت کرد که شما مسلمان و مؤمن باشید، همه کارها را کرده! اگر مبارزات فکری بود که انجام داده، از هر جهت پدر شماست! پدر نیایشی شما، پدر وصیتی و پدر جهادی شما اوست، ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾؛ لذا به او تأسی کنید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾. او هر وقت ناله می‌کرد، از خدا می‌خواست که شما مسلمان باشید؛ هر وقت دعا می‌کرد، از خدا می‌خواست که شما موحد باشید؛ هر وقت وصیت می‌کرد، توصیه می‌کرد که شما مسلمان باشید، مبارزات اعتقادی او هم که مشخص است؛ لذا باید به او تأسی کنید و او «أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» است و مانند او هم از دیگران تبری بجوید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبُعْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا﴾.

در این جا که فرمود: ﴿وَإِذْ قَالَ﴾، به یاد مذاکرات ابراهیم خلیل باشید؛ یعنی این صحنه یادتان نرود. نیایش آن حضرت هم در سوره مبارکه «ابراهیم» مشخص شد که او دعایی که می‌کرد ایمان و اعتقاد پیروان و فرزندان خود را از خدا خواست، آیه ۳۶ سوره مبارکه «ابراهیم» این است: ﴿رَبِّ إِنِّهِمْ أَضَلُّنَا كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * رَبَّنَا إِنِّي أَتُكِّنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾.^۱ در بخش‌های دیگری از همین سوره، یعنی آیه ۳۵ عرض کرد: خدایا! ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾؛ من و فرزندان مرا از بت‌پرستی نجات بده! در پایان سوره «حج» هم که اشاره شد، فرمود شما فرزندان ابراهیم خلیل هستید: ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾ و اینکه وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: «أَنَا وَ عَلَىٰ آبَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۲ هم

۱. سوره ابراهیم، آیات ۳۶ و ۳۷.

۲. عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۸۵.

ریشه در جریان خلیل حق (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ) دارد، انبیای دیگر هم همین حرف را زدند! اگر در پایان سوره «حج» دارد: ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾؛ یعنی شما فرزندان ابراهیم خلیل هستید و اگر در سوره «ابراهیم» دارد: ﴿وَاجْتَنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ تَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾؛ یعنی من و امت اسلامی را از بت پرستی نجات مرحمت بفرما! پس دعای خلیل حق توحید ما و موحد بودن ماست.

پرسش: ما چگونه به انبیا تأسی کنیم؟

پاسخ: در هر حال ﴿أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾^۱ هم دارند، وقتی که طبق ﴿أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾ هستند و از آن طرف از وحی الهی کمک می گیرند، می توانند مُدرّس و معلم ما باشند. وقتی که ما با آنها از جنبه بشری رابطه داریم، یک؛ از جنبه روحی هم معارف اینها را می توانیم درک کنیم، دو؛ لذا می توانیم به اینها تأسی کنیم، سه. چه درباره پیغمبر اسلام (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ و چه درباره خلیل حق که فرمود: برای شما نسبت به ابراهیم خلیل (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) و قوم او «أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» ای است. در سوره مبارکه «بقره» آیه ۱۳۲ که سفارش های خلیل حق را که ذکر می کند، می فرماید: ﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ * وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۲ سفارش خلیل حق این است، سفارش اسحاق و یعقوب طبق بیان و توصیه خود ابراهیم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ) این است که می فرماید مسلمان بمیرید! اینکه فرمود: ﴿فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾، مرگ که قابل نهی نیست و نمی شود گفت که نمیرید! اما مرگ مقید را می شود نهی کرد. اصل مرگ قابل نهی نیست که شما نمیرید و اصل مرگ هم قابل امر نیست که شما بمیرید! چه امر بکند و چه نکند، ﴿مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ﴾^۳ نه اصل مرگ امرپذیر است

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰؛ سوره فصلت، آیه ۶.

۲. سوره بقره، آیات ۱۳۱ و ۱۳۲.

۳. سوره انبیاء، آیه ۳۴.

که ما مأمور به مُردن باشیم - سرانجام ما را می‌برند - نه اصل مرگ قابل نهی است که به ما بگویند نمیر! اصل مرگ «عند الاسلام» «بالقول المطلق» نه قابل امر است و نه قابل نهی؛ اما وقتی قید ذکر بشود، هم قابل امر است و هم قابل نهی. می‌شود گفت که کافر نمیر و مسلم بمیر! یعنی کاری بکن که با اسلام بمیری و کاری بکن که با کفر نمیری! ﴿فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۱، اینکه نهی از مرگ نیست! نهی از مرگ ممکن نیست، اما نهی از مرگ مقید ممکن است؛ یعنی کاری کنید که با کفر نمیرید، این درست است؛ کاری کنید که با اسلام بمیرید، این درست است. همین وصیت را که خلیل حق فرمود و یعقوب هم فرمود، وجود مبارک یوسف (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) در آخرهای عمر، بعد از دوران وزارت و آن عزت مصر، فرمود: ﴿تَوَفَّنِي مُسْلِمًا﴾^۲؛ خدایا آن توفیق را بده که من مسلمان بمیرم! این آخرین دعای وجود مبارک یوسف (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) همین است: ﴿تَوَفَّنِي مُسْلِمًا﴾؛ یعنی ابراهیم این را گفت، اسحاق این را گفت و یعقوب این را گفت که با دین بمیر! من هم از توی خدا می‌خواهم که توفیقی بده که من مسلمان بمیرم، همین! ﴿تَوَفَّنِي مُسْلِمًا﴾. حالا این بیان چه زمانی است؟ در مجبوحه قدرت وزارت اوست! حالا در آن اوج قدرت است! از خدا می‌خواهد که وصیت خلیل حق، اسحاق، یعقوب و اینها را عملی بکند و ما هم موظف هستیم که به این حضرت تأسی کنیم! آن قید را فراهم بکنیم و آن قید هم کاملاً در اختیار ماست!

بنابراین اگر دعا باشد، عرض کرد: ﴿وَاجْتَنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾؛ اگر توصیه باشد: ﴿وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ﴾ و اگر مبارزات سیاسی و اعتقادی هم باشد که مشخص است، بعد فرمود: ﴿وَجَعَلَهَا﴾. خلیل حق این را در فرزندان خود قرار داد. اگر «جَعَلَ» ضمیرش به «الله» برگردد، به وسیله پیغمبران محفوظ است و اگر ضمیر به خود خلیل حق برگردد، با این دو - سه کاری که جزء سنت حضرت بود انجام می‌شود؛ لذا در آیه ۱۳۲ بقره فرمود: ﴿وَ

۱. سوره بقره، آیه ۱۳۲.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۱.

وَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ؛^۱ یعنی «وَصَّى بها یعقوب» که گفتند: ﴿يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾؛ سعی کنید با اسلام بمیرید!

اگر - خدای ناکرده - برای آدم ملکه نباشد، دوران مرگ، حادثه مرگ و طامه مرگ کار آسانی نیست که آدم بتواند این امانت را با خودش به گور ببرد. این تعقیبات نماز را که ملاحظه فرمودید، در تعقیبات نماز پنج‌گانه، صبح یک تعقیب، ظهر یک تعقیب، عصر یک تعقیب، مغرب یک تعقیب و عشا هم یک تعقیب خاص خودش را دارد؛ اما یک تعقیب مشترکی دارند که بعد از هر نماز باید خواند و آن هم دعای «رَضِيتُ بِاللَّهِ»^۱ است؛ در این دعای «رَضِيتُ بِاللَّهِ» نام این معصومین مقدس را آدم به زبان جاری می‌کند بعد از هر نماز، برای اینکه آن‌قدر باید ملکه بشود که فشار مرگ آن را از یاد آدم نبرد! از ما که مسائل فلسفی و کلامی و فقهی و اصولی را در قبر سؤال نمی‌کنند، بدیهیات دین را از ما سؤال می‌کنند؛ خدای تو کیست؟ معبود تو کیست؟ پیغمبر تو کیست؟ کتاب تو چیست؟ امامان تو چه کسانی هستند؟ آدم اینها را باید این‌قدر بعد از نماز تکرار بکند که سر زبان او باشد، تا طامه مرگ از یاد آدم نبرد! مسئله مرگ نظیر غده سرطان و اینها نیست، درست است آن درد دارد و خدا توفیقی عطا کند که راه حل درمان آن را پیدا کنند، اما سرانجام تحمل‌پذیر است! اگر تحمل‌پذیر نبود که اینها زنده نبودند؛ اما طامه مرگ طوری است که تحمل‌پذیر نیست و این‌طور نیست که وقتی نفس انسان تمام شود به نام مرگ است! اگر شما بخواهید با ناخن‌گیر یا قیچی یک مختصر گوشت دستتان را قطع کنید، چقدر درد می‌آید؟ و چرا درد می‌آید؟ برای اینکه می‌خواهید یک جسم روح‌داری را بی‌روح کنید! این گوشت چون روح لامسه دارد، می‌خواهی روح را از آن بگیری! در طامه مرگ تمام بدن، از سر تا پا، از تک‌تک اینها روح جدا می‌شود! مگر مُردن کار آسانی است؟

۱. تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۱۰۹؛ «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ شَيْعَتَكَ تَقُولُ إِنَّ الْإِيمَانَ مُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ فَعَلَّمَنِي شَيْئًا إِذَا أَنَا قُلْتُهُ اسْتَكْمَلْتُ الْإِيمَانَ قَالَ قُلْ فِي ذِكْرِ كُلِّ صَلَاةٍ فَرِيضَةٌ بِاللَّهِ رَبِّا وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَ بِالْكَتَمَةِ قِتْلَةً وَ بِعِلِّيٍّ وَلِيًّا وَ إِمَامًا وَ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَئِمَّةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ اللَّهُمَّ إِنِّي رَضِيتُ بِهِمْ أَيْمَةً فَارْضَنِي لَهُمْ ﴿إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾».

این محتضر بیچاره نمی تواند بگوید که بر او چه می گذرد؟ البته یک عده راحت هستند! هیچ حادثه‌ای به اندازه طامه موت نیست، انسان زنده است و از تک تک این اجزا روح جدا می شود. مگر مرگ کار آسانی است؟ مگر سكرات مرگ کار آسانی است؟ به اینها گفتند که نام این چهارده معصوم یادتان باشد و اینها هم گفتند باشد! لذا در تعقیبات مشترک اینها هست! همه چیز از یادمان می رود! اینها را در قبر سؤال می کنند که پیغمبر تو کیست؟ امام تو کیست؟ اینها را آدم باید آن قدر بگوید تا ملکه باشد که این فشار مرگ آنها را از یاد او نبرد. شما در روایات باب برزخ نگاه کنید، خیلی ها هستند که نام مبارک پیغمبر یادشان نیست! بعد از احقابی از عذاب - یعنی حداقل هشتاد سال،^۱ بعد از هشتاد سال از عذاب - تازه یادشان می آید پیغمبر آنها کسی است که قرآن بر او نازل شده است، هنوز نام مبارک حضرت یادشان نیست! کسی که با پیغمبر و دین کاری ندارد همین است! آن روزی که می گویند: «مَنْ نُبِیُّكَ»^۲ یادش نیست! بعد از احقابی از عذاب، در روایات هست که تازه به یاد او می آید که پیغمبر ما کسی است که قرآن بر او نازل شده؛ اما اسم مبارک ایشان چیست هنوز یادش نمی آید. به این علت است که فرمود با اسلام بمیرید، وصیت همه انبیا همین است! ببینید از ابراهیم تا وجود مبارک پیغمبر این طور سفارش می کنند که سعی کنید مسلمان بمیرید، تا ملکه نشود و در جان ما راه پیدا نکند، این - معاذ الله - دین مستودع است و با این فشار از یادشان می رود. ما بچه هایمان یادمان می رود! همه چیز از یادمان می رود! حالا ﴿يَوْمَ يَفِرُّ﴾^۳ حساب دیگری است، هیچ کس یادش نیست که بچه او کیست! پدر او کیست! پس معلوم می شود که حادثه سنگینی است. در طامه موت، آدم وقتی بچه خود را نداند کیست و «عند الاحتضار» اینها را نشناسد، معلوم می شود که این حادثه، حادثه سنگینی است. چیزی باید در درون او باشد که با این حادثه مرگ مبارزه بکند و بماند، سنگین تر از کار این

۱. معانی الاخبار، ص ۲۲۱.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۲۳۲.

۳. سوره عبس، آیه ۳۴.

فرستاده‌ها باشد؛ لذا همه انبیا سفارش کردند که سعی کنید مسلمان بمیرید و وجود مبارک یوسف در آن آخرها عرض کرد: ﴿تَوَفَّنِي مُسْلِمًا﴾؛ خدایا آن توفیق را بده که من با اسلام بمیرم! البته این دعای همه بزرگان است. پس اگر وصیت است، این است؛ دعا هست، این است؛ مبارزات است، این است؛ آن وقت با این شواهد چندگانه می شود گفت که این ضمیر «جَعَلَ» را ذات اقدس الهی که فرمود: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً﴾ این را به ابراهیم برگرداند؛ البته اگر بگوییم «جعل» ضمیر آن به «الله» برمی گردد و به وسیله ذات اقدس الهی، یعنی خدای سبحان این کار را کرده، این مبدأ اصلی است. به ما فرمود: ﴿إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ * وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾، تمام اعقاب او تنها یعقوب و اسحاق و یوسف (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ) نیستند، اعقاب ابراهیم خلیل همه موحدان عالم هستند، ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾.

حرفی که جناب زمخشری در این جا دارد، این است که می خواهد این ضمیر ﴿إِلَّا﴾ را استثنای متصل بگیرد: ﴿إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾، ایشان می گوید که مشرکان، معبودان فراوانی داشتند؛ هم بت ها را عبادت می کردند و هم خدا را، وجود مبارک ابراهیم خلیل فرمود که من از همه معبودهای شما، مگر از آن معبودی که «فاطر» و «خالق» من است تبری می جویم.^۱ این ظاهراً درست نیست، برای اینکه مشرکان اصلاً «الله» را نمی پرستیدند! آنها براساس توهم باطل خودشان می گفتند ما دسترسی به «الله» نداریم، تنها کسی که می پرستیم بت ها هستند، حالا این فرشته ها یا هر چه که هستند برای آنها مقدس بودند و مجسمه، تمثال یا تندیس های آنها را ذکر می کردند و کم کم این تندیس ها را می پرستیدند؛ لذا در این ﴿إِلَّا الَّذِي﴾، نمی تواند ضمیر ﴿إِلَّا﴾ می متصل باشد

۱. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۲۴۶: «...أن الله تعالى غير معبود بينهم والأوثان معبودة؟ قلت: قالوا: كانوا يعبدون الله مع أوثانهم، و أن تكون ﴿إِلَّا﴾ صفة بمعنى غير، على أن «ما» في ما تعبدون موصوفة، تقديره: إنني براء من آلهة تعبدونها غير الذي فطرنى...».

که آنها معبودان فراوانی داشتند که یکی خدا بود و یکی هم بت‌ها و ابراهیم خلیل می‌گوید که من فقط «فاطر» خودم را می‌پرستم، این‌طور نیست.

در سوره مبارکه «شعراء» آن‌جا بیان نورانی ابراهیم خلیل (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) را ذکر می‌کند، در آیه ۷۵ به بعد فرمود: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ﴾^۱ «أَخْبَرُونِي»؛ بگوئید آنچه را که شما می‌پرستید چه بود؟ ﴿أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾^۲ همه اینها دشمن ما هستند! زیرا سرانجام بت‌ها ما را به خلاف دعوت می‌کنند. ﴿إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ * الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ * وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ﴾^۳ غرض این است که همه آنها - دیگر استثنا ندارد - ﴿فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ و هرگز آنها «رب العالمین» را عبادت نمی‌کردند، تمام معبودهای آنها همین «صَنَم» و «وَتَن» و امثال آنها بود. بنابراین آنچه را که جناب زمخشری خواستند بفرمایند که این ﴿إِلَّا الَّذِي﴾ ضمیر استثنای متصل است، این تام نیست.

فرمود تبرّی از مشرکان و مُلحدان وظیفه شماست، تبرّی بجوئید و فقط پیرو «فاطر» و «خالق» خودتان باشید، چه اینکه ابراهیم خلیل (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) فرمود: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ تا شاید برگردند. بنابراین در این سوره هم راه معرفت‌شناسی را به‌طور اجمال ذکر کرد، هم آن دو راه اصلی عقل و نقل را بیان فرمود، هم راز و رمز اینکه عده‌ای به دنبال نیاکان پوسیده خودشان بودند را فرمود، هم راه ابطال آنها را ذکر کرد و هم مسیر اصلی ما را به ما نشان داد.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۱. سوره شعراء، آیات ۷۵ و ۷۶.

۲. سوره شعراء، آیات ۷۶ و ۷۷.

۳. سوره شعراء، آیات ۷۷ - ۸۲.

